

## بنیاد فرهنگی کهزاد

طالبان تروریست، انتحارگر و پست طینت، شیطان و باشندگان ترورستان که جز خارجی ملحد و تجاوزگر خارجی چیز دیگری نمیباشند در زمان اشغال تجاوزگرانه شان به خاک مقدس افغانستان مجسمه های تاریخی بودائی بامیان را با وحشت ناکترین شکل آن ویران نمودند و برای ابد در تاریخ سیاسی و فرهنگی افغانستان و جهان نام جاهلان غیر مسلمان را برای خود کمائی نمودند.

جالب است که از قرن ها بدین سو کسی در افغانستان پیرو دین بودائی نبوده و از مجسمه ها و دیگر آثار بودائی و ادیان دیگر منحیث آثار تاریخی جهت معلومات مزید در روشن ساختن تاریخ تمدن بشر استفاده میکردند، اما ملای کور و طالبان کورتر از او که هیچ چیزی را به نام تمدن ندیده و نمی شناسند این آثار بزرگ را که غنیمت بزرگی برای تاریخ بشر بود مانند دیگر کارها و شاهکارهای انتحاری از بین بردند.

تا زمانی که طالبان و طالب سازان مانند مجسمه های بامیان به هوا پراکنده نشوند و از بیخ و بن کنده نشوند، افغانستان و مردم افغانستان چیزی را بنام آرامی، ترقی، پیشرفت و صلح نخواهد دید.

خواننده عزیز! قسمت اول "رهنمای بامیان" جهت معلومات بیشتر تان در مورد بامیان تقدیم میگردد.

داکتر فریار کهزاد  
بنیاد فرهنگی کهزاد  
پژوهشگاه تاریخ و باستان شناسی

بنیاد فرهنگی کهزاد

# رهنمای بامیان

احمد علی کهزاد

# رهنمای بامیان

احمد علی کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

## اهمیت بامیان از نظر جهانگردی

دره زیبا و خوش آب و هوای بامیان که بین رشته های جبال هندوکش و کوه بابا افتاده یکی از نقاط قشنگ افغانستان است که با شوق گردش و مفکوره جهانگردی که خوشبختانه در بین اواخر در میان افراد داخلی و خارجی توسعه یافته روز بروز به تعداد بیشتر تماشاکنندگان و سیاحان را جلب میکند. بامیان با نقاط دور و نزدیک خود مانند: بند امیر، شهر غلغله، شهر ضحاک، شهر سرخشک، ازدهای سرخ در، دره های فولادی، ککرک، سوماره، آهنگران، کالو خطه ایست بدیع که طبیعت در آن مجموعه از شگفتی ها و زیبایی های خویش را گرد هم جمع کرده است. پیکرهای بلند بودائی که بزرگترین مجسمه های سنگی جهان میباشند، طاقها و معابدی که بصورت سموچ در بدنه کوه به صور هندسی نقر شده و نقاشی های ظریف دیواری، بامیان را در قلب هندوکش بشکل نگارستانی در آورده است که هنوز هم با همه پیش آمدهای روزگار اسباب شگفت بینندگان است. بامیان معبر رفت و آمد کاروان های تجارتي همانطور که در ظرف هشت قرن یکی از مجلل ترین کانون های بودائی آسیای میانه بود، از نظر مملکت داری هم قرن ها مرکزیت محلی داشت و شیرها و شنسبانی ها سلسله پادشاهانی بودند که در ادوار پیش از اسلام و بعد از اسلام از این دره شهیر به کل قلمرو تخارستان، یعنی در بخش بزرگی از دره ها و جلگه های ماحول هندوکش شرقی حکمفرمائی داشتند.

این دره سرسبز و شاداب با رشته کوه های متصل و دره های فرعی خود از کوتل «شاتو»، کوتل «شیر» و از «اغریبات» تا «دوآب میخ زرین» و از شهر «غلغله» تا «سرخشک» و «دره اشرف» مظهریست از جلوه های بدیع و حیرت بخش طبیعت که انواع ساختمان های طبقات الارضی با رنگ های گوناگون و اشکال مختلف خود در هر گوشه و کنار دیده میشوند و برای شاگردان زمین شناسی بهترین کتاب طبیعی به شمار میرود.

بامیان در آغوش هندوکش و بابا بهترین پایگاه کوه گردی و زیباترین گردشگاه بیلاقی است که با هوای سالم و آب های گوارا و رودخانه های شفاف آن دارای ماهی خالدار و دامنه های کوه های آن دارای بز کوهی است. در ته دره ها کبک و در کشتزار ها کبوتر صحرائی خیل خیل در پرواز است. علاوه بر همه این مزایا، بامیان برای استراحت و رفع خستگی از نقاط بسیار مساعد اطراف کابل است و چون بیش از 245 کیلومتر از پایتخت فاصله ندارد، بر تعداد بینندگان آن روز بروز افزود میشود و سیاحان خارجی که تا کابل می آیند حتماً باید بامیان را ببینند زیرا بامیان یکی از نقاط بی نظیر جهان است.

## موقعیت جغرافیائی

بامیان بطرف غرب کابل میان دامنه های فرعی جنوب هندوکش و تیغه کوه بابا افتاده است. فاصله آن از پایتخت، از راه دره غوربند که سراسر موتررو است، 245 کیلومتر و از راه جلریز و سرچشمه و کوتل اونی و کوتل گردن دیوال (سرچشمه هیرمند) و کوتل حاجیگک و دره کالو و شهر ضحاک (از اونی تا شهر ضحاک اسپ رو و بقیه راه از کابل تا اونی و از ضحاک تا بامیان موتر رو میباشد) 140 کیلومتر فاصله دارد.

بامیان در نقطه دره که پیکر های بزرگ بودائی در جدار کبیر نقش شده محدود است. ارتفاع بامیان میان دره فولادی (جنوب غرب) و دره سفلی بامیان (جناح شرق) سه هزار متر است. کوه های غندک عقب جدار کبیر بطرف شمال در حدود 3500 متر و رشته های کوه بابا بطرف جنوب 4000 متر ارتفاع دارند. با اینکه بامیان سه هزار متر ارتفاع دارد در حوزه ئی افتاده که نقاط مرتفع دره های علیای فولادی و ککرک و کوتل شبر آنرا احاطه کرده و باین ترتیب آبهای بامیان که مشتمل بر آب های دره های مختلف است همه در دهن دره شکاری یکجا شده و بعد از اینکه رودخانه اندراب در حوالی دوشی با آن مخلوط میشود، به پلخمری میرود و بعد از بغلان با رودخانه قندوز یکی شده به رودخانه آمو میریزد.

## معبّر کاروان رو

بامیان روی معبر کاروانرو قدیمی واقع شده و این همان شاخه جنوبی راه معروف ابریشم است که از بلخ به پشاور (پاراشاپورا) میرفت و منحیث موقعیت درست در وسط راه این دو شهر باستانی قرار گرفته است. این راه تا پیش از افتتاح سرک شکاری بنام «راه کلان» یاد میشد و کابل و بگرام (کاپیسی) را از راه دره غوربند، کوتل شبر، کوتل اغربات، سوخته چنار، دندان شکن به صفحات شمال وصل میکرد. در ادوار اسلامی در موقعیکه غزنه مرکز آل ناصر و بامیان مقر شنسبانی ها بود، راه مستقیمی میان این دو شهر وجود داشت که احتمالاً از پای شهر ضحاک و دره کالو و کوتل حاجیگک و گردن دیوال و اونی و وردک به غزنی وصل میشد. رفت و آمد کاروان های بزرگ تجارتي آسیای میانه بین هند و چین و ایران در حیات اقتصادی و مذهبی و هنری دره معروف بامیان اهمیت بسزا داشت. زندگانی راهبان بودائی را که حتی در قرن 7 به تعداد دو هزار نفر در آنجا امرار حیات داشتند بیشتر اعانه و خیرات همین تجار و کاروان ها تامین میکرد. با این کاروان ها زوار و هنرمندان از هند و چین به تعداد زیاد وارد شده و در انکشاف امور مذهبی و هنری این دره شهیر بذل مساعدت میکردند.

## باشندگان

اهالی امروزی بامیان بیشتر تاجک و قسمتی هم هزاره های بربری هستند. تاجک ها بیشتر در قلعه ها زندگانی دارند که مهمترین آن تولواره نام دارد. برخی از این مردم به روش روزگاران گذشته هنوز سموچ نشین هستند چنانکه در دو انتها الیه شرق و غرب جدار کبیر حتی در جناح غربی بت 53 متری همین الان هم عده در سموچ ها منزل دارند. هزاره های بربری در دهکده سی آباد در مجاورت

خرابه های ارگ شهر غلغله و در برخی از نقاط علیای دره ها زندگی میکنند. برخی از قبایل کوچی به چراگاه های ماحول دور و نزدیک دره به بیلاق میروند. در اوائل بهار و اواخر خزان صحنه رفت و آمد قبایل کوچی در عرض راه تماشائی است.

## وجه تسمیه

بامیان در ادبیات پهلوی «بنداهش» به نام «بامیکان» یاد شده است. پروفیسور هاکن با نقل قول از دانشمندانی چون «ژاک مارکوارت» و «پل پالیو» به این عقیده است که حرف (ک) در دوره های تازه تر مبدل به (ی) شده و اسم «بامیان» تشکل اختیار کرده است. اسم بامیان در ماخذ چینی به صور مختلف تذکار یافته که دوی آن به شکل «فان-ین-نا» و «فان-ین» معروفتر است. صورت تلفظ ضبط اخیر به شکل موجوده نام بامیان «بام-ین» نزدیکتر است. در ماخذ اسلامی اسم بامیان به همین ضبط و تلفظی که الان معمول است، بسیار دیده شده است.

## جدار کبیر

آنچه بامیان را از نظر آئین و هنر بودائی شهرت بیشتر داده بود و هنوز هم مایه استعجاب بینندگان است پیکر های عظیم بودا، معابد منقوش و چندین هزار سموچ است که تا امروز شواهد آن باقی مانده است. این شواهد با عظمت هرگز بوجود آمده نمیتوانست اگر جدار کبیر که از ساختمان های طبیعی طبقات الارضی است وجود نمیداشت. مطالعات طبقات الارضی و فوسیل حیوانات متحجره دریائی که از حوالی بند امیر تا دوآب میخ زرین و دورتر تا تاله و برفک و کرکر به مشاهده رسیده است، نشان میدهد که در دوره دوم عمر زمین این نواحی همه زیر آب بوده و با عروج هندوکش و کوه بابا از آب در عصر سوم دیوار بزرگ طبیعی با صفحات بلند افقی و عمومی هم تشکل کرده است. پیکر سازان بودائی در آسیای مرکزی در چندین جا مثل «اجانتا» در هند، «لانک من» در ترکستان چین و بامیان در افغانستان از این هدیه طبیعت استفاده کرده و در صفحات بلند و عریض و طولانی بدنه دامنه کوه که از «کنگلمرات» (مخلوط سنگ ریزه و گل فشرده) تشکیل شده است، پیکرها و طاق ها و سموچ های معابد نفیس خویش را نقر کرده اند.

## قبل التاریخ چهل ستون

تشکلات طبقات الارضی اولین و قدیم ترین عاملی است که بامیان و اراضی دور و نزدیک آنرا از «بند امیر» گرفته تا «دوآب میخ زرین» و سلسله کوه بابا وجهه خاصی داده است. بشر قبل التاریخ از مساعدت طبیعت استفاده نموده و مغاره هائی برای رهایش خویش کنده است. از روی افزار بسیار ابتدائی سنگی مربوط به دوره قدیم حجر که از مغاره «قره کمر» هبیک (شمال هندوکش) بدست آمده معلوم میشود که در حوالی بین 20 و 50 هزار سال قبل مردمانی در دره های هندوکش در مغاره ها زندگی داشتند. مهمترین مغاره قبل التاریخ بامیان «چهل ستون» نام دارد که به فاصله یک کیلومتری غرب پیکر 53 متری بودا به سمت راست سرکی واقع است که از بامیان بطرف اغریات میروند. این مغاره در دهن دره کوچک و فرعی ئی افتاده و عبارت از یک سموچ فوق العاده وسیع است که مدخل آن یکی و داخل آن به دالان های علیحده تقسیم شده و هر دالان را از دالان دیگر یکعده پایه ها با ستون

های سنگی از هم جدا میکند. کف مغاره هنوز از استخوان های حیوانات و پر جیره پر است. رفتن به مغاره و گردش در دالان و رهرو های متعدد آن بخصوص تا سمت های اخیر آسان نیست زیرا هوا حبس میشود و وجود راه بلد محلی و چراغ های متعدد و برقی ضروریست.

## اجمال تاریخی

بامیان دو دوره تاریخ مشخص دارد. یکی دوره قدیم پیش از اسلام و دیگر دوره اسلامی قرون وسطی که به ظهور چنگیز و خرابکاری مغل منتهی میشود.

بامیان با موقعیت مهمی که روی معبر کاروان رو قدیم داشت و بین بلخ و پشاور در وسط راه شاخه جنوبی معبر ابریشم واقع شده بود، در زمانه های دور افتاده باستان که تعیین حدود آن متعسر است، جنبش مهاجرت ها و رفت و آمد کاروان های بزرگ مال التجاره را دیده است. این نقطه نسبتاً فراخ در دامنه های جنوب هندوکش ایستگاهی بود که کاروان هایی که از بلخ حرکت میکرد بعد از طی کوتل های هندوکش (دندان شکن، سوخته چنار، اغریات) طبعاً در این جا متوقف میشد و انسان و حیوان بعد از استراحت و تجدید قوا و آذوقه به مسافرت خویش ادامه میدادند.

شبهه ئی نیست که بامیان در تاریخ باستان این مملکت وقتی اهمیت پیدا کرد که آئین بودائی شیوع یافت و سلاله کوشان شاهان بزرگ به عروج خود رسید. بعد از لشکرکشی های اسکندر مقدونی در شرق و مراجعت و وفات او در بابل در فرصتی که جنرال ها و حکمرانان یونانی با تجزیه خاک های مفتوحه بین خود در زد و خورد بودند، سلوسی ها که خود را وارث اراضی مفتوحه فاتح مقدونیه در آسیا می پنداشتند، تا کنار سند، سرحدات شرقی آریانا، پیش آمده با خاندان موریای هندی جنگ کردند. در نتیجه شکست خورده عقب نشستند و با صلحی که بمیان آمد قسمت های شرق و جنوب غربی آریانا موقتاً بدست موریاهای هندی افتاد و بدین وضعیت مدت تقریباً 50 سال تا وقتی دوام کرد که شاهان یونانو باختاری در بلخ اعلان استقلال نموده و موریای ها را از دره کابل عقب زدند و بنوبه خود در هند پیش رفتند.

آشوکا نواسه چندرا گوپتا موریای در سال 19 سلطنت خود که مطابق به 247 ق.م. میشود، در شهر «پاتالاپوترا» (پتنه فعلی) محفل مذهبی برای مدت 9 ماه تحت ریاست عالمی بنام «تیسا» دایر نمود و در آن علاوه بر تنظیم قوانین مذهبی، بر اعزام یکدسته مبلغین به ممالک همجوار هم تصمیم گرفته شد. مبلغی که بطرف شرق به کشمیر و گندهارا اعزام شد، «مجهان تیکا» نام داشت. علاوه بر او دو نفر دیگر به نام های «دهمارا کیتا» و «مهاریا کیتا» بطرف کشور های غربی یونانی که آریانا و ممالک غرب آسیا باشد، اعزام شدند. قراریکه همه میدانیم این تبلیغات در کشورهای غربی آسیا که در آن روزگاران تحت سلطه یونانیهای سلوسی بود، نتیجه نداد و تنها گندهارا مسیر رودخانه کابل که سراسر ولایت مشرقی را آبیاری میکند، در عصر خود آشوکا آئین جدید را پذیرفت و چنان پذیرفت که برای دیانت مذکور «ارض موعود» گردید.

دیانت بودائی در طی دو قرن ق.م. تمام دره کابل، ننگرهار، لمپاکا (لغمان و کاپیسا) و کوهدامن را اشغال کرده آهسته آهسته در امتداد معبر بزرگ تجارتي که از لغمان، تگاب و نجراب میگذشت، بطرف قلب هندوکش در دره های بین هندوکش و بابا پیش میرفت.

مقارن آغاز عهد مسیحی تحول بزرگی از نظر اداره و مملکت داری در آریانا پدیدار شد، جای یونانی های باختری را کوشانی های بزرگ گرفت. سلاله جدید مدتی در بلخ و بعد در کاپیسی و پاراشاپورا یعنی در بگرام و پشاور پایتخت های بهاری و زمستانی خود را ساختند و کنیشکا، کوشانشاه بزرگ، در اواخر قرن اول و یا نیمه اول قرن دوم در خاک های افغانستان امروزی که آنرا «کوشانشهر» می‌گفتند، به سلطنت رسید. کوشانشاه کنیشکا در انبساط دیانت بودائی در کوشانشهر همان نقشی را بازی نموده است که «کلوویس» پادشاه فرانک ها در توسعه آئین مسیحیت در اروپای غرب بازی نموده است.

کوشانی ها منجمله کنیشکا آزادی عقاید و مذاهب را احترام میکردند و بدین لحاظ در دوره کوشانی ادیان مختلف اعم از آتش پرستی و بودائی و پرستش برخی از ارباب انواع باختر و یونانی همه آزاد بودند. چنانکه کشف آتشکده سرخ کوتل مربوط به عصر کوشانی (قرن دوم م.) علاوه بر مسکوکات این نظریه را ثابت میسازد. کوشانی ها، مخصوصاً کنیشکا، به دو دین مهم مملکت یکی آتش پرستی و دیگری بودائی توجه مخصوصی داشت. علاوه بر معابد و استوپه های بزرگ و مجلی که در پایتخت های بهاری و زمستانی خویش در بگرام قدیم و پشاور (کاپیسی و پاراشاپورا) ساخته است، در بامیان نیز اساس اولین استوپه بزرگ را در هوای آزاد، در مجاورت پیکر 35 متری بودا گذاشت و اکثر احتمالات دلالت میکند که تراش هیكل عظیم مذکور هم در زمان او شروع شده باشد. زایر هیوان تسنگ چینی بنای اولین استوپه بزرگ بامیان را به یک نفر از پادشاهان قدیم مملکت نسبت میدهد که دانشمندان باستان شناس فرانسوی این پادشاه قدیمه را عبارت از کنیشکا امپراطور بزرگ کوشانی میدانند. عمرانات بودائی بامیان از نیمه دوم قرن دوم تا قرن 9 م. هفت صد سال کامل دوام کرده است.

وجود جدار بزرگ عمودی موقعیت کنار شاخه جنوبی راه ابریشم درست در وسط فاصله بین بلخ و تاکزیلا، دو عامل بزرگی است که بامیان را طرف توجه کوشانیان قرار داد و کار عمرانی از شرق جدار با تراش هیكل 35 متری و حفر سموچ های معابد مربوطه آن شروع و بطرف غرب ادامه یافت تا اینکه در قرن پنجم پیکر سازان به طرح و تراش مجسمه بزرگ 53 متری شروع کردند. درست یک و نیم برابر مجسمه بزرگ اولی، هیكل عظیم دیگری پدید آوردند که تا امروز در جهان از آن بلندتر و بزرگتر مجسمه ئی ساخته نشده و هنوز هم اسباب شگفت بینندگان میباشد.

تاریخچه بامیان از عصر کوشانی های بزرگ مخصوصاً از نیمه دوم قرن دوم مسیحی به بعد تا 623 م. که سال عبور هیوان تسنگ چینی از آن دره شهیر میباشد، روشن نیست. البته مأخذ چینی از 494 تا 623 حتی بلندتر تا 725 وقت بوقت از آن اسم برده اند و در طی قرن 5 «موئیز دوخورن» مؤرخ ارمنی بنام «بامیکان» از آن جا تذکری داده است ولی از همه این مأخذ بیش از اسم و آنهم به صورت مختصر چیز دیگری دست گیری نمیکند و تنها همین تذکار اسم نشان میدهد که این دره در قلب هندوکش میان دامنه های پر برف هندوکش و بابا به حیث یک کانون مذهبی و یک ایستگاه تجارتي آنقدر شهرت و اهمیت یافته بود که نام آن در چهارگرد افق تا نقاط دور دست چین هم برسد.

در نیمه اول قرن 7 مسیحی عبور هیوان تسنگ از بامیان اوضاع اداری و مذهبی و فرهنگی دره را دفعتاً روشن میسازد. به اساس یادداشت های او علاقه بامیان از شرق به غرب دو هزار «لی» و از شمال به جنوب سه صد «لی»<sup>(2)</sup> انبساط داشت. پایتخت بامیان یا شهر شاهی در مدخل دره فولادی طوری افتاده بود که یک گوشه آن به جدار کبیر قریب هیكل 53 متری تماس داشت. مردم بیشتر

پوست حیوانات و پارچه های پشمی کلفت برک و پوستین و پوستینچه می پوشیدند. رسم الخط شان همان رسم الخط معمول تخارستان بود و زبان ایشان اگر چه از لهجه عمومی ساکنین این ولایت کمی فرق داشت باز هم در طرز کلام تفاوت زیاد دیده نمیشد. اهالی از نظر عقیده بیشتر پیرو طریقه «هینایانا» یعنی «راه کوچک نجات» بودائی بودند. دو مجسمه بزرگ به رنگ طلائی با زیورات در طاق های خود ایستاده بودند. هیوان تسنگ چنین تصور نموده بود که بت 35 متری پارچه پارچه از چودن ریخته شده و بعد با یکجا کردن پارچه های مختلف مجسمه بزرگ را بمیان آورده اند. علاوه به این دو هیکل استاده بودا مجسمه خوابیده او هم به طول هزار قدم وجود داشت که امروز از آن اثری باقی نمانده است. در نیمه اول قرن 7 هنوز معبد بودائی آباد و بیش از چندین هزار پیروان بودائی در سموچ ها زندگانی داشتند. پادشاه محلی در بامیان حکومت داشت که از مردمان محلی خود دره بوده و حتماً یکی از اعقاب همان سلسله پادشاهانی بود که مأخذ اولیه اسلامی ایشان را به لقب «شیر های بامیان» یاد کرده و خوشبختانه تصویر یکی از آنها از دره ککرک بامیان بدست آمده که در موزه کابل موجود است. حین عبور زایر چینی از بامیان سر حلقه علمای بودائی دو نفر بودند موسوم به «آریا داسا» و «آریا سنا». ایشان از هیوان تسنگ استقبال نموده و در جریان مراسم دیدن معابد با شکوه این دره شهیر او را مشایعت مینمودند. هشتاد و پنج سال بعد از هیوان تسنگ زایر دیگر چین موسوم به «هوی قچه او» که از اهل «کوری» بود، از راه بحر به هند آمده و حین مراجعت به «آسیای مرکزی» در حوالی 727 م. از بامیان عبور نمود. مشارالیه از امیر بامیان و قدرت و جلال او سخن میراند. معابد بودائی هنوز آباد و روحانیون پیروان بودائی به تعداد زیاد دیده میشدند. چون سخن بر سر پادشاه محلی بامیان است و دو نفر زوار چینی (هیوان تسنگ و هیوی تچه او) در طی قرون 7 و 8 م. شاه محلی مذکور را دیده اند و آوازه شهرت دودمان شاهی مذکور به لقب «شیرهای بامیان» تا قرن چهارم هجری (قرن دهم م.) در آثار مؤرخان عربی دیده میشود. نظیر آنها امرای محلی دیگر در سائر نقاط مملکت در جنوب و غرب مثل امرای محلی لغمان و غزنه و جاغوری (شاهان غرjestان) و غیره هم وجود داشته اند.

قراریکه در جلد دوم "تاریخ افغانستان"<sup>(3)</sup> در فصل های دوازدهم و سیزدهم شرح داده شده است، در نیمه اول قرن 7 م. صفحات شمال هندوکش بدست خان های ترکی دست نشانده «بیغو های» توکیوی غربی بصورت ملوک الطوائفی متمرکز اداره میشد و نفوذ اداری آنها عموماً در تخارستان، در صفحات شمال غربی هندوکش محدود بود. در بین دوره فتور که خان های توکیو در شمال، ساسانی ها در غرب نفوذ داشتند و اولی را خاندان «تانگ» های چین و دومی را نفوذ عرب و اسلام تهدید میکرد، در جنوب سلسله هندوکش و در قلب دره های صعب العبور یک سلسله امرای محلی حکمفرمائی مینمودند که هیوان تسنگ چینی برخی از ایشان را که سر راه مسافرت خود دیده «کشاترینه» خوانده که عبارت از نجبای نظامی محلی بودند که نیرومندترین مرکز اداری آنها «کاپیسی» یعنی بگرام بود و در سائر نقاط مثل بامیان، جاغوری، لغمان، غزنه، ارزگان، وجیرستان و غیره امرای محلی داشتند که میزان قدرت آنها با وسعت قلمرو تحت نفوذ ایشان فرق میکرد. این امرای محلی جنوب و غرب هندوکش رویهمرفته از عرق «کوشانو یفتلی» بودند که هر کدام بنوبه خود دوره های جلال و عظمت خویش را گذرانیده<sup>(4)</sup> و بقایای نژادی آنها در کهستانات دشوار گذار مملکت باقی مانده بودند. بخصوص یفتلی ها که هنوز بقایای ایشان در یفتل بدخشان زیاد است. در نقاط دیگر مثل بادغیس، غرjestان، بامیان، وجیرستان، مالتستان، ارزگان، جاغوری، غزنه، گردیز، صدق آباد ریزه کوهستان هم پراکنده شده اند و امارت هائی برپا نمودند. چنانکه مسکوکات برخی از امرای ایشان از صدق آباد و کتیبه های برخی از پادشاهان آنها اخیراً از ارزگان کشف شده است.

بدین قرار در تاریخ افغانستان در طی قرون 7، 8، 9، و 10 امرای محلی زیادی در گوشه و کنار مملکت بوده که ماخذ چینی، عربی، سانسکریت و فارسی به القاب «کشاتاریه»، «رتیل ها»، «شار ها»، «شیر ها»، «تگین ها»، «تروکشه ها» و «خیونی» و غیره از آنها یاد کرده اند. شیرهای بامیان که اجداد آنها را زوار چینی در قرن های 7 و 8 دیده اند از همین قبیل امرای محلی هستند که روی هم رفته همه را از روی نژاد «کوشانو یفتلی» میخوانیم تا اینکه نوبت به مؤرخان اسلامی میرسد و بطور مثال می بینیم که اصطخری در نیمه اول قرن چهارم هجری (اوائل قرن دهم مسیحی) ایشان را به لقب «شیرهای بامیان» یاد میکند. نکته بسیار دلچسپ این است که در بامیان تصاویر دیواری یکی از معابد دره ککرک بامیان تصویر رنگه پادشاهی بدست آمده است که حتماً یکی از همین شیرهای بامیان را معرفی میکند. این شیرها قراریکه در تصویر دیده میشود و با تحقیقاتی که پروفیسور هاکن در مسکوکات نموده از خود تاج مخصوص داشتند مرکب از سه هلال و سه کره که در کلاه آنها دیده میشود.

صفحه دوم تاریخ بامیان دوره اسلامی آنست که معمولاً آنرا فراموش میکنند حال آنکه بامیان اگر در عصر پیش از اسلام از نظر مذهبی و هنری کسب شهرت کرده بود، در دوره اسلام تاریخ خود از نظر سیاست و اداره مرکز دولت مقتدری میشود. شبهه ئی نیست که دین مقدس اسلام مقارن سال 233 هجری از طریق هرات بطرف بلخ و تخارستان و از طریق زرنج بطرف بست، زمینداور، رخج و کابل راه خود را باز کرد و بعد از مقاومت شدید که مدت دو قرن کابل در مقابل سپاه عربی نشان داد، بالاخره یعقوب و عمرولیث صفاری راه نشر دیانت فرخنده اسلام را در کابل، مناطق جنوب و شمال و شمال غرب آن گشاده تر ساخت. یعقوب به شهادت زین الاخبار گردیزی در سال 256 و به قول تاریخ سیستان در 258 هجری بطرف بامیان رفت و از آنجا رهسپار بلخ شد. یعقوب لیث صفاری در ین سال حتی با یکی از شیرهای بامیان مقابل شده ولی حتی بعد از عبور او مجدداً شاه محلی و پیروان بودائی هر طور بوده کماکان به آئین قدیم خویش باقی مانده اند.

ابوالعباس احمد معروف به یعقوبی جغرافیه نگار عربی در کتاب خویش موسوم به «البلاد» که در سال 276 هجری (مطابق 889 م.) یعنی درست 20 سال بعد از عبور یعقوب لیث از بامیان نوشته است، مینگارد که شهر بامیان در کوه ها واقع شده و اداره آن بدست ملک ثروتمندی است که لقب «شیر» دارد و او را در عصر «منصور»، خلیفه عباسی مزاحم ابن بستم مسلمان ساخت و ابو حرب محمد پسر مزاحم با دختر شیر ازدواج کرد. چون منصور خلیفه عباسی بین سالهای 136 و 148 هجری قمری خلافت کرده است، چنین معلوم میشود که در نیمه اول قرن دوم هجری ملک محلی بامیان مسلمان شده است.

یعقوبی باز مینگارد: سپس وقتیکه فضل ابن یحیی به خراسان رسید، حسن پسر ابو حرب محمد را مأمور حمله به شهر «غوروند»، «غورند» ساخت و او به همراهی چند صاحب منصب دیگر شهر را گرفت و فضل در مقابل اداره بامیان را به او سپرد و ملک آن ناحیت شد و لقب جدش «شیر بامیان» را به او اعطا نمود.

هشتاد سال بعد از تالیف کتاب «البلاد» یعقوبی حینی که در سال 356 هجری قمری (در حوالی 978 م.) در زمان سلطنت نوح بن منصور سامانی، الپتگین و سبکتگین علایق خویش را از دربار سامانی کنده و از بلخ عازم بامیان میشوند، با امیر محلی در اینجا مواجه میشوند که «بدهه» پرست و کافر است و معلوم میشود که بعد از کوشش یعقوب لیث صفاری بار اول و صرف مساعی مزاحم ابن بستم

بار دوم باز شیر بامیان به آئین قدیم بودائی برگشته است. متأسفانه «تاریخ آل ناصر» ابو الفضل بیهقی که شامل قدیم ترین قسمت تاریخ آل سبکتگین بود از بین رفته است. محمد عوفی و منهاج السراج جوزجانی و محمد شبانگاه که در مولفات خویش اقتباساتی از بیهقی نموده اند، اسمی از امیر محلی بامیان نبرده و فقط به تذکار لقب «ملک» اکتفا کرده و او را کافر خوانده اند. این مأخذ از تصادم میان الپتگین و سبکتگین و شیر بامیان واضح صحبت میکنند که تفصیل آن چنین است:

"الپتگین عندالورود به حوالی بامیان پنجصد سوار به امر سبکتگین داد و او ورا برای مقابله شیر بامیان فرستاد و تصادم میان طرفین در دره تنگی صورت گرفت. سبکتگین از جمله پنجصد سوار چهار صد نفر را با خود در عقب مخفی ساخت و صد نفر دیگر را پیش فرستاد و هدایت داد که تا حمله نشود حمله نکنند و آنوقت هم پشت دهند و گریز کنند. ملک بامیان به خیال اینکه گروهی از دزدان آمده اند بر سواران پیش قراول حمله کرد و چون سواران پشت دادند عقب ایشان را گرفت. در تنگی دره ناگهان سبکتگین با سواران مخفی خود بر آنها ریخت. چیزی را کشت و بقیه را با امیر بامیان اسیر کرد. الپتگین اسلام بر ایشان عرضه کرد و مسلمان شدند و آنگاه امارت دره را به ملک مذکور داده خود راه کابل پیش گرفت."

از روی این واقعه معلوم میشود که سلسله شیرهای بامیان به کرات مسلمان شده و باز از فرصت و انزوای دره ها و سختی راه ها استفاده نموده به دیانت بودائی برگشته اند و بدین ترتیب تا نیمه دوم قرن دهم مسیحی (356 هجری قمری) هنوز هم جمعی از بودائیان و شیری از شیرهای بامیان در شهر شاهی و معابد خویش زندگانی داشتند. شیری که بدست الپتگین مسلمان شده بحیث ملک مسلمان دره به تخت و تاج خویش باقی ماند. مقارن این زمان در «کابل» و «زابل» خاندان «لاویک» امارت داشتند و ایشان هم کافر بودند ولی معلوم نمیشود بودائی یا جنی؟ خلاصه بعد از اینکه سلطنت آل ناصر در غزنه تشکیل شد با نیروی محمود دین فرخنده اسلام در حصص شرقی و با مساعی مسعود در کهستان مرکزی منبسط شد.

تا زمانی که روابط میان غور و غزنه بر تفوق غزنه بر غور و باز بر صمیمیت طرفین ادامه داشت، بامیان جزو قلمرو غزنویان بود و بعد از شکست بهرام شاه غزنوی و فتح سلطان علاوالدین جهان سوز سلطان غوری شخصاً برای بسط خویش تا بامیان آمد و برادر بزرگ خود ملک فخر الدین مسعود را به حیث ملک بامیان و کل تخارستان نصب کرد و خود به فیروز کوه برگشت. از این تاریخ به بعد بامیان در تاریخ دوره اسلامی خویش مرکزیت اداری و سیاسی مهمتری پیدا کرد و یک سلسله ملکان غوری که بعدتر لقب سلطانی هم احرار می‌کنند به عنوان دودمان «شنسبانیه» یا «سلاطین شنسبانیه بامیان» بنای مملکت داری را درین دره زیبا می‌گذرانند. پس ملک فخر الدین برادر بزرگ علاوالدین جهانسوز اولین ملک غوری بامیان است و او را میتوان سر سلسله سلاطین شنسبانیه بامیان حساب کرد.

ملک فخر الدین مسعود بن حسین قلمرو دولت شنسبانیه بامیان را در تمام تخارستان وسعت داد چنانکه شنغان و بلور و سرخس و بدخشان همه در ضبط او درآمدند. درین وقت از فیروز کوه سلطان غیاث الدین برادرزاده ملک فخر الدین بر غور حکمفرمائی داشت. در بلخ «یلدز» و در هرات «قماج» بندگان سنجر حکومت مینمودند. این دو نفر به خیال حمله بر فیروز کوه افتادند و ملک فخر الدین بکمک ایشان برآمد و در نتیجه «یلدز» کشته شد و ملک فخر الدین هم در صف شکست یافتگان قرار گرفت و معذالک سلطان غیاث الدین برغم خویش احترام و وفاداری زیاد نشان داد و با تکریم زیاد

وسایل مراجعت او را به بامیان آمده کرد و کماکان ملک فخر الدین به سلطنت خویش در بامیان ادامه داد. نامبرده تا حوالی 558 هجری قمری حیات بود. دومین پادشاه سلسله شنسبانیه بامیان ملک شمس الدین بن محمود پسر ملک فخر الدین است که با خواهر سلطان غیاث الدین و معز الدین موسوم به «حره جلالی» ازدواج نمود. سلطان غیاث الدین او را تشریف فرستاد و اعزاز وافر نمود و بلخ و چغانیان روخش و جروم و بدخشان و جبال همه در تصرف او درآمد. در جنگی که سلاطین غور و غزنی علیه سلطان شاه خوارزمی نمودند و به ولایت او و دیار مرو لشکر کشیدند، سلطان شمس الدین لشکر بامیان را هم علیه خوارزم شاه فرستاد و ملک بهاؤالدین طغرل که از طرف سنجر بر هرات حکومت میکرد، منهزم شده به سلطان شاه خوارزمی پیوسته بود بدست لشکر بامیان افتاد و کشته شد و سر او را نزد سلطان غیاث الدین فرستادند. در مقابل این خدمت ملک شمس الدین لقب سلطانی یافت و چتر سیاه که یکی از نشان های سلطنت بود، دریافت نمود. مشارالیه پادشاه عادل بود. در تشویق علما و ترویج علم و عرفان صرف مساعی زیاد نمود و تا حوالی 586 هنوز حیات داشت.

سومین پادشاه سلسله شنسبانی بامیان ملک بهاؤ الدین سام نام داشت. مشارالیه پادشاهی بود عادل، عالم پرور و نهایت دین دار. همیشه با علما محشور و مجالست داشت و در جلب علما و دانشمندان در بامیان صرف مساعی زیاد نمود. فخر الدین محمد رازی رساله «» به اسم او تالیف کرد و مدت ها در ظل رأفت و حمایت او بود. شیخ الاسلام ملک العلماء جلال الدین ورسک در عهد او به منصب شیخ الاسلامی خطه بلخ رسید و مولیانا منهاج السراج جوزجانی صاحب طبقات ناصری را از فیروز کوه به بامیان طلب کرد و منصب قضا مملکت را که مثال آن بقلم «صاحب» وزیر دولت شنسبانی بامیان تحریر یافته بود بوی تفویض نمود. جوزجانی کتاب طبقات خویش را بنام ابوالحسن حسام الدیم علی پسر ملک فخر الدین مسعود شاه شنسبانی بامیان تالیف کرده است. سلطان بهالدین مدت 14 سال سلطنت کرد و غیر از خاک های تخارستان حدود قلمرو سلطنت خویش را به سائر حصص کشور هم بسط داد چنانکه منهاج السراج در طبقات مینویسد: "... فی الجمله بزرگ شاهی بود مملکت او عرض و بسط گرفت تمام طخارستان و مضافات آن با ممالک دیگر چنانچه از مشرق تا حد کشمیر و از غزنی تا حد ترمذ و بلخ و شمالی تا حد کاشغر و جنوبی تا حد غور و غرجستان جمله خطبه و سکه بنام او شد."

بامیان در عهد او از فیروز کوه و غزنه بیشتر اهمیت پیدا کرده و مخصوصاً بعد از شهادت سلطان غازی معزالدین محمد سام همه امرای غور و غزنه به بامیان و سلطان بهاؤ الدین بنظر احترام می نگریستند و او را به غزنه دعوت کردند ولی در راه در حصه «کیدان» به عارضه شکم وفات کرد.

چهارمین پادشاه این دودمان سلطان جلال الدین علی بن سام است. مشارالیه موقعی بر تخت بامیان نشست که اوضاع میان غور و غزنه و بامیان در اثر شهادت سلطان معزالدین غازی و وفات سلطان بهاؤالدین آشفته شده و اتفاق بامیان و فیروز کوه برهم خورد. بزرگان قوم برخی طرفدار پسران سلطان بدوالدین بامیانی و بعضی طرفدار سلطان غیاث الدین محمود بن محمد فیروزکوهی برادر زاده سلطان معزالدین شدند تا اینکه غزنه هم میل بطرف بامیان نشان داد و برخی از امرای غوری چون سپهسالار «خروشتی» و سلیمان «شیش» برای جلال الدین و علاوالدین پسران سلطان بهاؤالدین به بامیان نامه نوشتند و آنها را به غزنه دعوت کردند. سلطان جلال الدین برادرش علاوالدین را بر تخت غزنه نشانید و خود به بامیان برگشت تا تخت و تاج خویش را حفظ کند و به این طریق بامیان و غزنه را متفق بهم نگهدارند. میگویند سلطان جلال الدین سام دویست و پنجاه بار شتر مرصع و زر و سیم از غزنه به بامیان آورد. طبقات ناصری از یک حمله دیگر سلطان جلال الدین سام به غزنی صحبت میکند که

علت آن شاید تحریک فیروزکوه و اغوای بعضی امرای غوری بوده باشد. بهر حال در غیاب او عمش سلطان علاوالدین مسعود تخت بامیان را تصاحب میکند و سلطان جلال الدین عندالمراجعه عم خویش را دستگیر میکند و میکشد و صاحب وزیر پدرش را که شاید در قضیه ورود علاوالدین دست داشته پوست میکشد. بهر حال جلال الدین هفت سال سلطنت میکند و آخر سلطان محمد خوارزمشاه بر وی تاخته و او را شهید میکند و تمام خزاین بامیان را که قسمتی از خزاین غزنه هم بر آن افزوده شده بود با خود میبرد. سلطان جلال الدین پادشاه رشید و مبارزی بود و در میدان جنگ بیک شخصت دو تیر می افکند و هر دو تیر او خطا نمیشد و در هزار درخت غزنی جای تیر او در درختی زیارتگاه مردم شده بود.

بدین طریق ملکان شنسبانیه بامیان که لقب سلطان هم احرار کردند از فخرالدین تا جلال الدین سام از حوالی 543 تا 612 در بامیان سلطنت کردند و طوریکه پیشتر دیدیم بامیان در عصر ایشان پایتخت سلطنت بزرگ و مرکز یک قدرت سیاسی بسیار مهمی شده بود که احاطه قلمرو نفوذ پادشاهان آن یکطرف تا حدود کشمیر و جانب دیگر تا دورترین دره های بدخشان انبساط یافته بود و بلخ چغانیان و وخش و غرستان جزو آن بود و کلمه تخارستان با وسیع ترین مفهوم جغرافیائی خود برای آن خورده میگرد. در حقیقت غزنه و فیروزکوه و بامیان سه مرکز ثقل، سه کانون فرهنگ و سه پایتخت پادشاهان نیرومند و مقتدری بود. در کوهستانات وسطی کشور که شهرت دو نقطه اولی بیشتر نظر مؤرخان را جلب کرده و بامیان را علی العموم شکل فرعی ئی داده اند. این وضع در دوره جلال غزنه و فیروز کوه صدق میکند ولی بعد از اینکه غزنه و فیروز کوه عروج خود را می پیمایند نوبت بامیان میرسد و عصر سلطنت چهار سلطان شنسبانی دوره شکوه تاریخ عصر اسلامی بامیان است که مقابلتاً غزنه و فیروز کوه شکل فرعی پیدا میکنند.

ملکان یا سلاطین شنسبانی بامیان بعد از یک قرن سلطنت آخر از دست خوارزمشاهیان منقرض میشوند و طوریکه پیشتر ذکر رفت، محمد خوارزمشاه، ملک شنسبانی جلال الدین سام را شهید میکند و با افتادن تخارستان به دست خوارزمشاهیان، بامیان هم جزو قلمرو ایشان میشود و جلال الدین منکبرنی بامیان را مرکز حکمفرمائی خویش قرار میدهد و این وضع ادامه دارد تا اینکه فتنه و طوفان چنگیزی فرامیرسد.

طبقات ناصری جزء چهارم، تحت عنوان: "حدیث گذشتن لشکر چنگیز خان بر جیحون بطرف خراسان" مینویسد:

"چون خبر فتح سمرقند بدست چنگیز در بلخ بگوش محمد خوارزمشاه رسید بطرف نیشاپور رفت و چون چنگیز از برآمدن خوارزمشاه از بلخ خبر شد، سوده بهادر (سیوتای بهادر) و بهمه نوین (جیه توبان) دو نفر از سرکردگان مغلی را عقب سلطان محمد خوارزمشاه از سیحون عبور داد. این دسته ها عقب خوارزمشاه تا مازندران رفتند. در ین وقت در خراسان هممه افتاد و بزرگان در استحکام قلاع پرداختند و حصار بامیان به امیر عمر کردی داده شد.

قراریکه سایر مأخذ تصریح میکنند، چنگیز بعد از تسخیر بلاد ماورالنهر سمرقند و نخشب و ترمذ و اعزام دسته ئی بطرف خوارزم از جیحون عبور نموده داخل تخارستان میشود و بلخ گزین کهنترین و آبادترین شهر ما را ویران میکند و عده زیاد باشندگان آنرا از دم تیغ میکشد و بعد متوجه طالقان میشود و حصار آنرا که معروف به «نقره کوه» بود و بغایت استحکام داشت، بعد از هفت ماه محاصره میگشاید و آنگاه عازم اندراب میشود. در ین وقت سلطان جلال الدین منکبرنی مرد رشیدی که در

جلادت و رشادت نظیری نداشت در قلاع جنوب هندوکش در ضحاک و بامیان و غزنی و سائر نقاط تدارک جنگ میگیرد. احتمال زیاد می‌رود که چنگیز بعد از آب اندراب از راه دره شکاری بطرف سرخسک و ضحاک و بامیان آمده باشد. شبهه‌ئی نیست که مأخذ از شهر سرخسک و ضحاک و غلغله اسمی نبرده و طبقات ناصری تحت عنوان "حدیث گشاده شدن «ولخ» و طخارستان و قلعه‌های بامیان" بحث کوچکی دارد و «ولخ» را طوری تعریف میکند که گوئی در کمرهای کوه، سموچ‌ها و طاق‌ها داشته چنانکه گوید که در میان کمرهای کوه طاقهای سنگ است بسان صفاها. در مدت سه شبانه روز مردم مغل را میبرد و در آن طاقها پنهان میکرد تا چون مردم انبوه بر بالای قلعه برفت. روز چهارم آن بوقت صبح نعره زدند و تیغ در جماعتی گرفتند که دروازه حصار را محافظت میکردند تا دروازه را از مردم خالی کردند و لشکر مغل بالای قلعه رفت و تمام مسلمانان را شهید کرد و دل از آن مهم فارغ گردانید و بالای قلعه ولخ ایشان را فرمان شد تا بیای قلعه «فیوار قادس» آمدند...

تعیین موقعیت «ولخ» و «فیوار قادس» مطالعه بیشتر می‌خواهد. خرابه‌های سه حصار که بنام‌های موجود «سرخسک»، «ضحاک» و «غلغله» در بامیان به مفهوم وسیعتر جغرافیائی موجود است، هر سه در پوزه‌های بلند کوه واقع و هر سه در پیرامون خود سموچ‌ها و طاق‌ها در سنگ دارند و هر سه از نظر سوق الجیشی استحکام زیاد داشتند.

بهر حال گفته می‌توانیم که بین چنگیز و سپاه جلال الدین منکبرنی در شهر ضحاک در 35 کیلومتری شرق بامیان جنگ سختی درگرفت که در نتیجه «موتی جن» پسر «جعنی» نواسه «چنگیز» در اثر اصابت تیر چرخی هلاک شد. در نتیجه چنگیز قلعه را ویران و اسکان آنرا سراسر هلاک ساخت و از شدت قهر و غضب قسم یاد کرد که در حصار آینده (بعدی یا دم راه) زنده جانی را امان ندهد. حصار آینده همان شهر غلغله، پایتخت سلاله شنسبانی بامیان بود. جلال الدین منکبرنی مردانه مقاومت کرد و بالاخره قراریکه داستان‌های محلی می‌گویند در اثر بستن آب اهالی حصار تسلیم شدند و چنگیز فرمان داد که هیچ کس را اسیر نکند و نه تنها انسان بلکه گریگان و سگان را بکشند و بطون زنان حامله را بشکافند و هر فرزندی که صورت بسته باشد، سرش را از بدن جدا کنند.

چنگیزیان بغرض انتقام «موتی جن» تا توانستند زدند، کشتند و سوختند و ویران کردند و حصار غلغله را «ماو بالیغ» یعنی «شهر مغضوب» خواندند. این واقعه جانکاه در سال 628 بوقوع پیوست. در اثر حفاریات مختصری که در سال 1930 در خرابه‌های شهر غلغله صورت گرفت، یک سلسله مکتوب‌ها بدست آمد که در حوالی ده سال قبل از خرابکاری مغل به فارسی محلی نوشته شده و مطالعه آن از نظر متون ادبی و تاریخی قبل از فتنه چنگیز در افغانستان بسیار مهم است. هکذا دروازه چوبی منقش در موزه کابل موجود است که از شهر غلغله بدست آمده و در قسمت فوقانی پله‌های آن به خط کوفی «الملک الله» تحریر می‌باشد. بدین ترتیب حصار‌های متین بامیان و شهر غلغله و بالاخص آن که روزی مرکز کل تخارستان و پایتخت دودمان شنسبانی و مقر آخرین پادشاه خوارزمشاهی محسوب میشد و یکی از مراکز علم و فرهنگ اسلامی ما در قلب هندوکش بشمار می‌آمد، از صفحه هستی محو گردید و بعد از شهر شاهی مرکز شیرهای بامیان عصر بودائی کانون اداره، دانش و فرهنگ اسلامی آن دره شهیر هم به خاک یکسان شد و بقایای دو صفحه تمدن و هنر بودائی و اسلامی بامیان یکی در مقابل دیگر افتاد. از خلال خاموشی مطلق که در بین دره بین سلاسل جبال بابا و هندوکش حکمفرماست، انعکاس خاطرات گذشته بگوش میرسد و با یک گردش نگاه به چهار گرد افق 20 قرن تاریخ این دره بشکل طاق‌های سنگی، هیکل‌های عظیم (53 و 35) متری، هزاران سموچ ساده و

منقوش و بروج و دیوارهای نیمه ویرانه جلب نظر میکند و بقایای مدنیت قرون گذشته این دره دور افتاده و خاموش هنوز آنقدر ماهیت دارد که بامیان را بحیث یکی از نقاط شگفت انگیز جهان به جهانیان معرفی کند.

## پیکر 35 متری و سموچ های مجاور آن

**ادامه دارد**